

- سرخط: درس‌های امروز و ۳۱ سال سرکوب
- سلاح رادیکال: رصد دشمن با دوربین
- هجوم جمهوری اسلامی به مجامع علمی کارگری
- ستاره‌ی سرخ بر فراز نیت
- تک یول دوریم
- سقط جنین در ترکیه
- دو نسل سرخ

ارکان شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران • شماره‌ی سوم • خرداد ۹۱

سرخط

درس‌های امروز و ۳۱ سال سرکوب



بازی می‌کند و دلیل مهم تری‌ست، نبود آلت‌رناتیوی واقعی در جامعه برای به جریان‌انداختن مبارزه و ایده‌ی تغییر وضع موجود است. آلت‌رناتیوی که نه مذهبی باشد و نه سازش‌کار. آلت‌رناتیوی که مردم و جوانان را وسط خیابان رها نکند. آلت‌رناتیوی که برنامه‌ی مشخص گذر جامعه از شرایط منحن فعلی را در دست داشته و منافع واقعی اکثریت جامعه و رهایی آن‌ها از قید و بندهای تاریخی را نوید دهد. امروز از هر جریان سیاسی و هر مرکز فکری - چه رژیم‌ی و چه اپوزیسیون - می‌شنویم که چه حرفی در برابر مردم می‌گذارند. تعهد انقلابی و حقیقت‌جویی ما را ملزم می‌کند که هرآنچه مربوط به گذشته و کهنه‌گی‌ست را پس زنیم، هرآنچه با سازش و زد و بند با بقایای نظم کهن اشتراک دارد را افشا کنیم، با هرآنچه چشم امید به موشک و حمله‌ی نظامی قدرت‌های بزرگ برای کسب سهمی در آینده دارد مرزبندی کنیم و به تقویت قطبی همت گماریم که راه دیگری می‌پوید. خود بخشی از قطبی شویم که خواهان براندازی ستم طبقاتی، جنسیتی، ملی، مذهبی و هر نوع استثمار انسان از انسان است. بدون تقویت و ساختن چنین قطبی در جامعه، همه‌ی دستاوردهای تاریخی-انقلابی خرداها مدفون خواهد شد. و این دست‌ان خونین و سرکوب‌گر خود را تحکیم خواهد کرد. وقت آن‌ست که با قلم و زبان سرخ به پیشواز مبارزه‌ی سازمان‌یافته و تا به آخر برویم. جوانان زیادی هستند که تشنه‌ی مبارزه با این مرزبندی‌ها و با چنین افقی هستند. مشت‌گره‌خورده‌ی کارگران، عصیان‌زنان و رزمنده‌گی جوانان عامل تحقق این روایست. وقت آن‌ست که دوران جدیدی را با تمام پیچیده‌گی‌هایش طی کنیم و مسیر سرخ انقلاب را در میان بی‌راه‌های ضدانقلاب و رفرمیسم نقش بزنیم.

تمام موارد تاکید شده در خطوط فوق و موارد بسیار دیگر، بیان‌گر تکرار و روزمره‌گی در سیر واقعی‌ست که دانستن و خواندن آن برای بسیاری از مردم خسته‌کننده اما واهمه‌برانگیز است! خسته‌کننده از این جهت که در فضایی ملتهب که به آتش و خون دامن زده می‌شود؛ انتخابات برگزار می‌شود، سپاه در کشتار مردم سوریه نقش بازی می‌کند، فشار و دست‌گیری فعالین سیاسی و خفقان و اعدام در زندان‌ها و میادین ادامه می‌یابد و ... در این بین مردم هم‌دستی آشکار باندهای مختلف سرمایه را می‌بینند که برای هم کاسه‌گی یا حذف دیگری در برابر هم ایستاده‌اند. از این رو همه می‌دانند که بار دیگر خبر هولناکی در پی خواهد آمد. واهمه‌برانگیز است چون مانند گذشته هیچ امیدی برای خود در این زد و بندها متصور نیستند!

همه‌ی این موارد در شرایطی رخ دادند که در ماه خون و قیام بودیم. همه‌ی این اخبار تا ۳۰ خرداد رخ دادند. در ۳۰ خرداد امسال، خبری و نشانی از قیام و مبارزه‌ی خرداد ۱۳۶۰ و ۱۳۸۸ نبود و آن‌چه اشتراک ثابتی را حفظ کرده بود هجوم فوج فوج سربازان مسلح امام زمان به خیابان‌ها و خانه‌ها و زندان‌ها بود! امسال نه خبری از قیام خرداد ۶۰ بود و نه خبری از غلبه‌ی رفرمیسم سبز خرداد ۸۸ بر مبارزه‌ی مردم. امسال سالی بود که در پس فشار اقتصادی و سیاسی و سرکوب خیابانی شاهد اعتراضی نبودیم و رژیم در برخورد به موقعیت بین‌المللی و داخلی خود در شرایطی دست و پا می‌زد که برای از بین بردن تأثیرات تحریم و فشارهای سیاسی جهانی، موج سیاه سرکوب را تداوم بخشید.

اما این افت شدید و ترک خیابان‌ها فقط به دلیل قدرت‌نمایی دستگاه سرکوب رژیم نبود و نیست. این ناامیدی و سرخورده‌گی فقط ناشی از تیره و تار بودن آینده نیست و به یک کلام به هیچ‌عنوان ناشی از ترس مردم نیست! آن‌چه در این دوران نقش

باز هم ۳۰ خرداد رسید. در خرداد ماه گذشته شاهد وقایع مهم و بعضاً دردناکی بودیم. در فضای سیاسی کشور، تکلیف مجلس روشن شد. بازی انتخاباتی دیگری انجام شد و ترکیب مجلس شورای اسلامی رژیم تغییر دیگری پیدا کرد. برخی بازی‌گران تعویض شدند و مجلس و هیات رئیسه‌ی آن یک‌دست شد. باند لاریجانی توانست دار و دسته‌ی احمدی‌نژاد را مغلوب کند. حالا باند دولت و مجلس و رهبری را داریم به اضافه‌ی رفسنجانی! همه‌شان هم در سپاه نیرو دارند!

آن‌ورتر، در شهرهای سوریه حمام خون دیگری به‌راه افتاده و این بار دستان آلوده به خون سپاه پاسداران رژیم اسلامی به وضوح از پرده بیرون آمد. این بار صدای کشورهای غربی و تایید فرماندهی سپاه در این مورد هم‌زمان بلند شد و بر نقش ویژه‌ی سپاه در کشتار مردم و کودکان بی‌پناه اشاره کردند.

در کشور، دور دیگری از فشار و خفقان آغاز شده و این بار به سراغ فعالین کانون نویسنده‌گان رفتند. فریبرز رئیس‌دانا و منیژه نجم عراقی دستگیر و روانه‌ی زندان شدند. در ادامه‌ی فشار همه‌جانبه به مردم بار دیگر روشن‌فکران منتقد به رژیم و غیرسازش‌کار هدف قرار گرفته‌اند.

در یورش‌های دیگر به فعالین کارگری، با حمله‌ی مسلحانه به نشست کارگران در کرج، ۶۰ نفر را دستگیر کردند که هنوز تعدادی از آن‌ها در بندند. این حمله و وحشت رژیم با اعتراضات خانواده‌های این فعالین و برخی مجامع بین‌المللی پی‌گیری می‌شود.

سران کشورهای ۱+۵ و ایران، پس از استانبول در بغداد و مسکو هم نشست‌هایی برگزار کرده و بر سر مساله‌ی هسته‌ای ایران مذاکره کردند که بدون نتیجه‌ی خاصی به دیدار بعدی، این بار در سطح کارشناسی حواله داده شد!

در همین یک‌ماه گذشته شاهد اعدام‌های پرتعدادی در زندان‌های رژیم بوده‌ایم. تازه‌ترین جنایت رژیم مربوط به اعدام ۴ جوان عرب اهوازی بود که چندی پیش رخ داد. حمله‌ی مسلحانه‌ی دیگری به اعراب و این بار به محله‌ی ملاحیه موج خشم گسترده‌ای را برانگیخته است. متأسفانه در ارتباط با این جنایت و اعتراضات مردم عرب، با شوونیسم شدید فعالین سیاسی و منادیان حقوق بشر مواجه شده‌ایم!

مارکس در جمع‌بندی از تجارب تاریخی و تاکید بر ناگزیری خصلت قهرآمیز انقلاب اجتماعی و کاربرد زور برای سرنگونی دولت بورژوازی در مانیفست می‌گوید: "پرولتاریا با سرنگون کردن قهرآمیز بورژوازی سلطه‌ی خویش را بنیان می‌گذارد". (۱) در بخش نخست سری یادداشت‌های اسلحه جمع‌بندی کردیم که مبارزه‌ی انقلابی با دشمنان مردم، قهرآمیز است، مبارزه‌ی قهرآمیز خشونت‌بار است، مبارزه‌ی قهرآمیز و خشن با دشمنان یک جنگ واقعی است که بدون داشتن ابزار آن به پیروزی نمی‌رسد و در کل "جنگ یک فن است که باید آموخته شود و ابزار آن باید صحیح به کار گرفته شود." به قول کلاسیوتس "جنگ در واقع تداوم دیپلماسی با سایر ابزارها است." جنگ ذاتا پدیده‌ای سیاسی است، نه صرفا رویارویی فنی و مکانیکی بین دو ارتش.

بحث ما در این نوشتار برخورد با نگرش غالب بر فعالین، طرف‌داران و مخالفان مبارزه‌ی قهرآمیز و به‌کاربست زور و اسلحه است. در واقع موضوع، درک علمی از وضعیت مشخص است. بدون درک ایده‌های مسلط بر گروه‌های موافق و مخالف، بحث از مقایسه‌ی دو طرف درگیری فقط مکانیکی و فنی خواهد شد که نادرست است چون فقط به یک بخش جنگ تاکید دارد. مثلا اکثر فعالین جوان جنبش ما که لزوماً هم مخالف اعمال قهر انقلابی نیستند، در برخورد با پدیده‌ای مثل جنگ یا مبارزه‌ی قهرآمیز مردم با نیروهای هیات حاکمه، درمانده شده و این مباحث را پیش می‌کشند که: "شرایط جنگ‌های امروز با ۱۰۰ سال قبل متفاوت است! تبدیل جنگ‌های ارتجاعی بین دول به جنگ داخلی پدیده‌ای مربوط به ۱۰۰ سال قبل و دوره‌ی جنگ جهانی اول بود و امروز معنی ندارد! جنگ خلق موضوعی مربوط به تجربه‌ی انقلاب چین یا برخی کشورهای خاص بود و امروز محلی از اعراب ندارد! امروزه برخورد الکترونیکی و فوق پیشرفته بر جنگ‌ها حاکم است و با کسب ۴ تا تفنگ و عملیات پارتیزانی کاری از پیش نمی‌رود!" یا این که: "درگیری نظامی با نیروهای سرکوب‌گر دشمن در یک مبارزه‌ی مردمی فایده ندارد! نیروهای دشمن را هارتر می‌کند! فضاهای فعالیت علنی را و نیروهای اثرگذار در جامعه را به

اسلحه رصد دشمن با دوربین

بخش دوم - ابراهیم کی



بُن‌بست می‌کشاند! و ... و نهایتاً این که چون بر هیجان و خشم جوانان سوار است، زود انجام شده، باعث برخورد سرکوب‌گرایانه‌ی دشمن شده و فرصت تعالی را از جنبش و مبارزه‌ی طبقاتی می‌گیرد!"

حُب مساله این است که باید تمام این دغدغه‌ها را در کنار ایده‌ی مبارزاتی حاکم بر فعالین در نظر بگیریم. بالاخره مساله چیست؟ آیا بالاخره قرار است دشمن را شکست دهیم یا نه؟ آیا توهمی داریم که مقایسه‌ی توان نظامی ما و دشمن مانند مقایسه‌ی توان تشکل‌یابی دو طرف، مقایسه‌ی نابه‌جاست؟ برای این کار باید بر ناتوانی‌های خود فائق آییم و بر نقاط قوت خود اتکا کنیم. روشن است که هرچه قدر هم تلاش کنیم نمی‌توانیم با قدرت دشمن در ابعاد کلانش موازنه برقرار کنیم. این موضوع حتی بعد از کسب قدرت سیاسی نیز در ابعاد بین‌المللی صادق است. اما موضوع این است که با توجه به این موقعیت عینی میان ما و دشمن باید روشن کنیم که "چه باید کرد؟"

به‌عنوان مارکسیست، مبارزه‌ی قهرآمیز و مسلحانه با دشمن و کلاً جنگ را باید با استفاده از اصول ماتریالیسم دیالکتیک تجزیه و تحلیل، مطالعه و هدایت کنیم. دشمن هم از این علم بهره می‌برد. اما یعنی چه؟ یعنی این که قادر به ارزیابی صحیح و تجزیه و تحلیل جامع - هم عینی و هم ذهنی - از خود و دشمن باشیم. با این کار تضادهای مختلفی را تشخیص می‌دهیم و قادر خواهیم بود شکاف‌های میان صفوف دشمن را به‌درستی ببینیم. می‌توانیم روش‌ها و ابزارهای مناسب را در برابر تضادهای صفوف دشمن اتخاذ کنیم. می‌توانیم برای تضادها و شکاف‌های صفوف خود نیز چاره‌اندیشی کنیم. این یعنی شروع کار از واقعیت‌ها.

برخی از واقعیت‌هایی که باید از آن‌ها شروع کنیم این‌ها هستند: "در مرحله‌ی خاصی از مبارزه و معمولاً مرحله‌ی که تقابل دشمن و مردم با ابزارهای سیاسی حل نمی‌شود، درگیری دو طرف به جایی می‌رسد

پایینی دارند. این موضوع تضاد مهمی است که دشمن تمام تلاش خود را برای بازنشدن آن به‌کار می‌بندد. این قبیل نیروها از مواجهه با مردم و درگیری‌های شبانه یا برخورد در فاصله‌ی نزدیک با جوانان به‌شدت می‌ترسند. تمام برتری فنی دشمن وابسته به تمرکز وسیع قوای‌شان در برابر ما است که ضعف‌های آن‌ها را موقتاً و ذهناً رفع می‌کند اما اگر موفق به این تمرکز قوای وسیع نشوند عملاً بحرانی خواهند شد. یعنی با

تصرف هر بخشی یا حمله به دانشگاه، میدان و خیابانی، اگر بتوانند در زمان مشخصی نیروهای‌شان را متمرکز کنند، موقتاً خیال‌شان راحت است. این تمرکز نیرو هم باید وسیع و پرتعداد باشد و هم مجهز و دارای توان فنی بالا. اما آسان نیست. با دیدن این واقعیات باید به رابطه‌ی دیالکتیکی بین اصول عام و خاص جنگ و مبارزه‌ی مسلحانه پی ببریم. اصول عام جنگ تا حدی در بالا شکافته شد و در معنای کلان‌تر خود، استراتژی و تاکتیک‌های نبرد با دشمن را ترسیم می‌کند. اما این اصول در تلفیق با اصول خاص و انقلابی ماست که تعیین‌کننده می‌شوند. در غیر این صورت همیشه گرفتار مقایسه‌ی فنی و کمیته‌ی نیروهای درگیر خواهیم شد. موضوع اساسی این است که دشمن به‌شیوه خود می‌جنگد و ما نیز باید به‌شیوه خودمان بجنگیم. دشمن بر سلاح‌های مدرن متکی است و ما به انسان‌های انقلابی آگاه که جنگ را از طریق جنگیدن می‌آموزند و در زمان خود می‌توانند سلاح مدرن را نیز کسب کنند. در واقع دیدگاه و متدولوژی ما، علم نظامی را در بر می‌گیرد اما جایگزین آن نمی‌شود. یعنی نگرش و دیدگاه ما تعیین‌کننده‌ی جهت رزم‌مان است و بدین معنی، اصول عام جنگیدن و علم جنگ را در پرتو این دیدگاه فرامی‌گیریم و به اجرا می‌گذاریم. ما این علم را می‌آموزیم و حتی از بورژوازی هم می‌آموزیم، از تجارب تاریخی درس می‌گیریم و سنتز می‌کنیم، ولی اندیشه و بینش ما است که این آموزش را دربرمی‌گیرد و به آن سمت و سوی انقلابی می‌دهد که ماهیتا از اعمال خشونت و قهر دشمن متفاوت است. رعایت این وحدت‌اضداد، اساس حرکت صحیح ماست. •

(۱). مانیفست فصل دوم

که قهر و زور تعیین‌کننده‌ی نهایی است و در آن مرحله ما نمی‌توانیم به طرف دشمن کتاب پرتاب کنیم. این باعث سرکوب فوری ما خواهد شد. نمی‌توانیم دشمنان و یا شعارپراکنی کنیم، بست بنشینیم یا شاخه‌ی گل تحویل سربازان دشمن دهیم. این مرحله‌ای است که ما باید مستقیماً با دشمن درگیر شویم. با سلاح‌های واقعی. این‌جا نوع و مدل سلاح مطرح نیست، سلاح به مفهوم استفاده از ابزار خشونت‌بار علیه خشونت است! به‌قول مارکس: سلاح انتقاد هرگز جای نقد مسلحانه را نمی‌گیرد! نیروی مادی را باید با نیروی مادی جواب داد و درهم شکست. در این شرایط مشخص، یک طرف مجهز به انواع سلاح‌های پیشرفته و نابودکننده است و قوای ما چیزی ندارند، یک طرف آموزش‌دیده است و طرف ما طیفی ناهمگون و آموزش‌ندیده، یک طرف نقشه‌مند است و طرف ما نیست و ... الخ. اما موارد دیگری از واقعیت نیز هستند که حتماً باید لحاظ شوند: "ما از پشتیبانی مردم هر کوچه و خیابانی برخورداریم ولی نیروهای دشمن مورد تنفر مردم هستند. این در اصطلاح جنگی یعنی این که دشمن در انزوا می‌جنگد و حمایت مردمی را ندارد چون بر ضد مردم می‌جنگد. بنابراین دشمن با تصرف هر محله، خیابان و منطقه‌ای از برخورد مردم هراسان است و احساسی ناامنی می‌کند. احساسی درست برعکس ما. ما با اشغال و سازمان‌دهی هر کوچه و خیابان و میدانی، روحیه‌مان مطمئن‌تر و قوی‌تر می‌شود. نیروی دشمن یک نیروی ضد مردمی است، ارتشی‌ها و سربازانش یا فریب خورده‌اند و یا به‌زور و بندهای قانونی به میدان آمده‌اند. بین فرماندهان و افسران وابسته به بالا و سربازان، تضادهای طبقاتی و جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک عمیق و متفاوتی وجود دارد. در نتیجه سربازان روحیه‌ی

هجوم جمهوری اسلامی

به مجامع علنی کارگران

جمهوری اسلامی از ابتدای قدرت‌گیری خود همواره مراکز دانشجویی و کارگری را مورد سرکوب قرار داده است. با انقلاب فرهنگی دانشگاه‌ها را به تعطیلی کشاند و هزاران دانشجو را اعدام کرد و یا بسیاری مجبور به ترک تحصیل و فرار از کشور شدند. نهادهای کارگری و سندیکاهای کارگران را سرکوب کرد و بسیاری از فعالین طبقه‌ی کارگر

که شامل کمونیست‌ها و هواداران سازمان‌ها و احزاب سیاسی چپ‌گرا هم می‌شد را اعدام و سرکوب کرد. شوراهای اسلامی کار با اجیر کردن نیروهای حزب‌اللهی و وابسته به حکومت در مراکز کار تشکیل شدند

و خانه‌ی کارگر به عنوان نهادی امنیتی علیه منافع کارگران و سرکوب حضور مستقل کارگران دوباره برپا شد. رژیم حنا آوردن نام سندیکا را هم جرم تلقی کرد و هر گونه تشکل‌یابی کارگران خارج از چهارچوب تعیین شده‌ی حکومتی را سرکوب کرد. مبارزه و مقاومت کارگران علیه ستم رژیم حاکم از همان سال‌های نخست دهه‌ی شصت اگر چه کمرنگ بود ولی هیچ‌گاه خاموش نشد. فعالین طبقه‌ی کارگر و کارگران پیشرو، محافل و گروه‌های مطالعاتی و تدارکاتی برای بازتاب مشکلات کارگران تشکیل می‌دادند و برگزاری مراسم اول ماه می (روز جهانی کارگر) با همه‌ی محدودیت‌ها همواره یکی از اولویت‌ها و یکی از بهانه‌های کارگران برای مقاومت و مبارزه علیه سرکوب‌ها بود. به عنوان مثال سندیکای هفت تپه که اکنون اخبارش به صورت بین‌المللی هم پخش شده است در سال‌های سرکوب، مبارزات گسترده‌ای را سازماندهی می‌کردند. تلاش برخی از فعالان همین کارگران هفت تپه برای تشکیل نهادهای صنفی با سرکوب‌های شدیدی همچون ضرب و شتم فعالان کارگری و انواع توطئه علیه آنان ادامه داشت. در سال‌های نخست دهه‌ی



اعضای کمیته هم‌انگی

در زندان گرج را آزاد کنید!

هشتاد یعنی زمانی که گروه‌های دانشجویی هم در دانشگاه فعالیت‌های گسترده‌تری را سازمان دادند بخشی از فعالین کارگری با سابقه هم برای مقابله با ستم و نابرابری موجود کمیته‌ها و نهادهای مختلفی را جهت سازماندهی علنی کارگران تشکیل دادند. کمیته‌ی هم‌انگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری، کمیته‌ی پیگیری ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری، اتحادیه‌ی آزاد کارگران، کمیته‌ی هم‌انگی برای ایجاد تشکل مستقل کارگری، کانون مدافعان حقوق کارگران و دیگر نهادهای کارگری از جمله‌ی همین تلاش‌های علنی کارگران برای تشکل‌یابی خود علیه هجوم سرمایه‌داری بودند. در همین زمان سندیکای اتوبوسرانی تهران نیز بر متن پیگیری‌ها و تلاش‌های مداوم فعالین پیشرو کارگری اعلام حیات دوباره کرد که به مبارزات درخشانی دامن زد. سندیکای کارگران نی‌شکر هفت تپه هم در همین زمان انتخابات آزاد و خارج

از نظارت دولت برگزار کرد که از زمین و هوا مورد خشم حکومت قرار گرفت ولی اراده‌ی کارگران و همبستگی آنان در نهایت به تشکل و اعلام موجودیت سندیکای هفت تپه انجامید. کارگران و فعالین علنی جنبش کارگری در این فاز از فعالیت‌های خود صدمات

زیادی متحمل شدند ولی نتیجه‌ی این تلاش‌ها و جان‌فشانی‌ها اکنون ضامن پرقدرت‌تری برای حضور تعیین‌کننده‌ی کارگران در عرصه‌ی منازعات سیاسی است. اصلاح‌طلبان حکومتی که نقشی اساسی در تخریب منافع کارگران در دوران هشت ساله‌ی دولت خود داشتند اکنون برای دلبری از کارگران و فریب آنان تلاش می‌کنند. نهادهای علنی کارگران توانستند صدای کارگران ایران را در سطح نهادهای بین‌المللی به گوش برسانند و دست‌های یاری‌کننده‌ای را در این سطح همراه خود کردند. حجم زیادی از ادبیات مکتوب کارگری توسط محافل کارگری علنی در بین کارگران و همین طور در سطح جامعه پخش و منتشر شد. جمهوری اسلامی هر سال در مجامع بین‌المللی بیشتر از همیشه برای نقض حقوق کارگران مورد فشار قرار می‌گیرد که به عنوان مثال نماینده‌ی جمهوری اسلامی در اجلاس اسمال سازمان جهانی کار زبان به گلابه‌گشود و درست چند روز بعد جلسه‌ی علنی کارگران با ابتکار کمیته‌ی هم‌انگی برای کمک به ایجاد تشکل کارگری مورد هجوم عوامل امنیتی و نیروهای نظامی قرار گرفت و حدود ۶۰ نفر از فعالان کارگری بازداشت شدند که هم

اکنون از سرنوشت تعدادی از آنان خبری در دست نیست. این اقدام جمهوری اسلامی خوشبختانه مورد اعتراض بین‌المللی هم قرار گرفته است و دیگر فعالان کمیته‌ی هم‌انگی بر عزم خود برای حمایت از همکارانشان تاکید کرده‌اند. اکنون دیگر منافع کارگران قابل چشم‌پوشی نیست و انبوه روشنفکران و روزنامه‌نگاران که مسائل کارگری را عامدانه مورد سانسور و تحریف قرار می‌دهند دیگر نمی‌توانند منافع و خواسته‌های کارگران و حضور علنی آنان برای احقاق حقوق خود را انکار کنند. این فصل از مبارزات کارگران ایران با نقد و بررسی تجربیات و اشکالات گذشته و جستجوی راه‌هایی برای عمق‌بخشی به مبارزات کارگران جهت مقابله با دولت سرمایه‌داری حاکم ادامه خواهد یافت. •

بازداشت رفیق امین زرگر نژاد فعال چپ

خبرگزاری هرانا - در پی افزایش فشارها و محدودیت‌ها اعم از احضار و بازجویی بر فعالین چپ در تبریز، امین زرگر نژاد، فعال سیاسی چپ، شامگاه، بیستم خردادماه بازداشت شده است. بنا به اطلاع گزارشگران هرانا، ارگان خبری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، امین زرگر نژاد، دانش‌آموخته‌ی مقطع کارشناسی از دانشگاه آزاد تبریز و مقطع کارشناسی ارشد از دانشکده‌ی فزایی، ساعت ۸ شب گذشته پس از مراجعه‌ی ماموران امنیتی به منزلش بازداشت شد. ماموران امنیتی ضمن بازرسی کامل منزل، کامپیوتر و برخی از وسایل شخصی وی را نیز ضبط کرده و با خود برده‌اند. گفتنی است که از زمان دستگیری تاکنون هیچ تماسی از سوی نامبرده گرفته نشده و خبری از وی در دست نیست. روی خط رادیکال با اعلام همبستگی با همه زندانیان سیاسی، به ویژه دستانی که اراده بر ساخت جهانی بی‌استثمار و تبعیض نموده‌اند، تا رهایی همه‌ی رفقای دربند مبارزه را هر چه استوارتر ادامه خواهد داد. •



ستاره‌ی سرخ بر فراز تبت

مسأله‌ی تبت و رهبر روحانیون بودایی آن یعنی دالایی لاما همواره یکی از توپخانه‌های تبلیغاتی رسانه‌های خبری امپریالیسم علیه کمونیسم بوده است. بارها و بارها درباره‌ی «تقتض حقوق بشر و جنایات کمونیست‌ها در تبت»، «مظلومیت لاماها یا همان روحانیون بودایی، مهربانی و عطفوت غیر قابل وصف شخص دالایی لاما و مرام و منش غیر خشونت‌آمیز و مهرورزانه‌ی وی شنیده‌ایم. مشکل این بود که کسب اطلاعات واقعی درباره‌ی تبت، عملکرد کمونیست‌ها در این منطقه، ماهیت واقعی حکومت روحانیون بودایی و سلطنت دالایی لاما امری مشکل بود و اطلاعات ما در این باره محدود بود به همان رسانه‌های خبری امپریالیستی مانند VOA، BBC، رادیو فردا و غیره.

چندی پیش کتابی با عنوان داستان واقعی انقلاب مائوئیستی در تبت توسط انتشارات میر روی اینترنت قرار گرفت که بدون شک کامل‌ترین و تقریباً یگانه منبعی است به زبان فارسی که با دیدی کمونیستی و از زاویه‌ی منافع زحمت‌کشان و مردم تحت ستم تبت، واقعیت‌ها و حقایق این ناحیه از کشور پهناور چین را مورد بررسی قرار داده است. نویسنده‌ی کتاب یک مائوئیست

آمریکایی به نام مایک ایلی Mike Ely [۱] است. ایلی زمانی که عضو حزب کمونیست انقلابی آمریکا (RCP) [۲] بود و پیش از جدایی از این حزب، مجموعه مقالاتی با همین عنوان در نشریه‌ی کارگر انقلابی ارگان آر.سی. پی درباره‌ی تبت منتشر کرد. این مقالات به صورت یک کتاب توسط رفیق شهاب آشکار ترجمه شد و در اختیار جنبش انقلابی و کمونیستی ایران خصوصاً رفقای جوان جنبش قرار گرفته است. کتاب چند مطلب محوری را مورد بحث و ارزیابی قرار می‌دهد؛ مانند ماهیت واقعی دالایی لاما و سلطنت و حکومت وی و سایر روحانیون بودایی پیش از انقلاب کمونیستی در چین و تبت. اینکه رژیم لامایی بر عقب‌مانده‌ترین و ارتجاعی‌ترین مناسبات و روابط فئودالی بنا شده بود. بر فوق استثمار وحشیانه‌ی رعیت‌های تبتی، مالیات‌های ظالمانه و البته عجیب و غریب مثل مالیات بر

کوتاه کردن موی سر، مالیات بر پنجره، مالیات بر نوزادانی که هنگام به دنیا آمدن دو بار پلک می‌زدند و غیره!!!، خشونت وحشیانه‌ی لاماهای بودایی این «سفیران محبت و مهرورزی و عدم خشونت» علیه رعایا و کودکان‌شان، ثروت‌های کلان و باد آورده‌ی شخص دالایی لاما و سایر روحانیون مفت خور در کنار فقر و گرسنگی و فلاکت مدام رعیت‌ها و مردم فقیر، تبعیض‌ها و ستم ضد انسانی روحانیون؛ اینکه رعیت‌ها حق نداشتند به بالاتنه‌ی روحانیون نگاه کنند یا اینکه روحانیون برای سوار شدن بر اسب بر پشت رعایا قرار می‌گرفتند، جایگاه و موقعیت حیوانی و غیر قابل تصور زنان تبتی، عقب‌ماندگی مناسبات تولیدی و بهداشتی و فرهنگی مردم تبت؛ مثلاً ممنوعیت استفاده از داروهای پیشرفته و پزشکی مدرن؛ چرا که لاماهای معتقد بودند دلیل بیماری‌های مردم چیزی نیست جز کفر و گناه؛ ممنوعیت انتشار روزنامه و کتاب جز کتاب‌های



دعا! و در یک کلام می‌توان گفت تبت تحت حاکمیت دالایی لاما و مذهب بودیسم تجسم عقب‌مانده‌ترین جامعه‌ی بشری و ارتجاعی‌ترین روابط زیربنایی و روبنایی در قرن بیستم بود که این مسأله به خوبی در کتاب افشا شده است. پس از پیروزی انقلاب در چین و پس از بنای ساختمان و دولت سوسیالیستی در این کشور، کمونیست‌های چینی پا به منطقه‌ی پهناور و عقب‌مانده‌ی تبت گذاشتند. پروسه‌ی پیشبرد انقلاب در تبت، روندی پیچیده و بغرنج از پیش‌برد خط انقلابی همراه با تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه‌ی عقب‌مانده‌ی چون تبت بود. سخن گفتن از سوسیالیسم و رهایی، آن هم در جامعه‌ای که دهقانان و سایر اقشار تحت ستم آن حتی معنای کلمه‌ی «ستم» را هم نمی‌دانند و مذهب و ایدئولوژی بودیستی لاماهای تحمل هرگونه رنج و ستم را توصیه و توجیه می‌کرد کاری بس دشوار بود. با این

درباره‌ی کتاب داستان واقعی انقلاب مائوئیستی در تبت

وجود انقلاب در تبت پس از سرکوب کودتای ارتجاعی دالایی لاما که از حمایت امپریالیسم آمریکا نیز برخوردار بود به طرز شگرفی به پیش رفت. تبت، خلق تحت ستم آن و به‌ویژه جوانان کمونیست‌اش تحت رهبری حزب کمونیست و خط انقلابی و توده‌ای مائوتسه‌دون به یکی از کانون‌های انقلاب تبدیل شدند و پیشرفت‌های فوق‌العاده‌ای در مدتی کوتاه در جهت منافع دهقانان و زنان و زحمتکشان در آنجا روی داد. پس از مرگ مائوتسه‌دون در سال ۱۹۷۶ و کودتای ضد مائوئیستی و احیای سرمایه‌داری در کل جمهوری خلق چین، تبت نیز روندی ضد انقلابی و ارتجاعی را در پیش گرفت. کودتاچیان بسیاری از روابط ارتجاعی کهنه و مناسبات استثمارگری را در این منطقه دوباره احیا کردند. بخشی از کتاب بیانگر این روند ضد انقلابی در تبت و مقایسه‌ی عملکرد خط انقلابی و کمونیستی مائوئیسم با خط ارتجاعی و رویزیونیستی کودتاگران است. بسیاری از تصاویر و اخباری که امروز در مورد سرکوب مردم تبت منتشر می‌شود در واقع انعکاس عملکرد دیکتاتوری نظامی رژیم سرمایه‌داری فعلی چین علیه مردم تحت ستم تبت به‌ویژه کارگران و دهقانان فقیر این ناحیه است البته با نام دروغین و جعلی سوسیالیسم و حزب کمونیست!!!

بله انقلاب و سوسیالیسم در تبت فعلاً شکست خورد و سرمایه‌داری و ارتجاع مذهبی بار دیگر سایه‌ی شوم خود را بر زندگی مردم این منطقه گستراند، اما آرمان کمونیسم و خاطره‌ی انقلاب مائوئیستی هنوز در یادها و در حافظه‌ی مردم تبت به‌ویژه کارگران و زحمتکشان زنده و پایدار است. به قول دهقانان فقیر تبتی: "خورشید کاشاک تنها بر سه ارباب و نوکران آن‌ها می‌تابد، اما خورشید حزب کمونیست و صدر مائو بر ما مردم فقیر می‌تابد".

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- درباره‌ی مایک ایلی و دیدگاه‌های‌اش رجوع کنید به سایت وی: www.kasamaproject.org
 - ۲- حزب کمونیست انقلابی آمریکا یکی از احزاب مائوئیست عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به سایت این حزب: www.rwor.org
- برای تهیه کتاب داستان واقعی انقلاب مائوئیستی در تبت به لینک زیر مراجعه کنید:
<http://www.k-en.com/gonagon/tabtab.pdf>

تک یول

الناز احمدی

دوریم*

خرداد ماه، در تقویم سیاسی ممالک محروسه‌ی ایران، ماه عجیبی است. از ابتدا تا انتهای‌اش را ردی از خون و مبارزه به هم پیوند می‌زند. آن هنگام که پیشگامی این مبارزه با انقلابیون بود، کیفیت جنگ، نوید رهایی می‌داد و اکنون در غیاب عنصر آگاه و سازمان‌ده انقلابی، رهبری خشم و کینه‌ی مردم نسبت به حاکمیت سرمایه و ارتجاع در دست نیروهایی قرار گرفته که در تحلیل نهایی در جبهه‌ی ارتجاع ایستاده‌اند. سرکوب وحشیانه‌ی انقلابیون در همه جای ایران و نیز در آذربایجان، صحنه را برای مانورهای بیشتر ارتجاع فراهم کرد. اما ضرورت‌هایی که انقلاب را ممکن کرده بود، از دستور کار خارج نگشت. در هر گوشه‌ای درون هر تضادی، با هر شکل و کیفیتی، این تضادها به رشد درونی خود ادامه دادند و نمودهای متفاوتی را در نتیجه‌ی سی سال انباشت به صحنه کشاندند. رادیکالیزم در جنبش زنان، مبارزات ملی خلق‌های تحت ستم، شورش مدام جنبش دانشجویی و جوانان و مبارزات طبقه‌ی کارگر اثبات این ادعا است. در آذربایجان نیز این پروسه‌ی حذف رهبری انقلابی، هزینه‌ی زیادی را به جنبش برابری خواهانه‌ی خلق آذربایجان وارد کرده است. نیروهای مزدور، وابسته، مترجع و در بهترین حالت اندیشه‌هایی که آبشخور تئوریک‌شان ایده‌های ورشکسته‌ی بورژوازی و خرده بورژوازی است دست به کار سازمان دادن شده‌اند. اول خرداد ۱۳۸۵ نماد یکی از مبارزاتی است که به واسطه‌ی این ایده‌ها به انحراف کشیده شد. بعد از فاجعه‌ی برخورد با معترضین به چاپ کاریکاتور شوونیستی در روزنامه‌ی دولتی ایران، خرداد جایگاه خاصی در تقویم مبارزاتی آذربایجانی‌ها پیدا کرده است. شوونیست‌های پان ترک، ناسیونالیست‌ها و هویت‌طلبان در این روز فعال تر می‌شوند. فعالیتی

که از یک سو گرمای فعالیت‌اش را از تنش بین کردها و ترک‌ها می‌گیرد و از سوی دیگر با مطالباتی چون حق تحصیل به زبان مادری، عقب‌مانده نگاه داشته شدن آذربایجان به لحاظ اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و...

مهمان در کشور خود به اوج رسید. در این میان مسابقات یوروویژن تنها بهانه‌ای شد برای تخلیه‌ی دق و دلی‌هایی که نمی‌شد به صورت علنی به میان کشید. سخنان تند امام جمعه‌ی تبریز علیه دولت و مردم آذربایجان و پاسخ سرد مقامات این کشور نشان از عمق تاریک نبردی دارد که در پشت این الفاظ دیپلماتیک جاری است.

فعالیت‌های ناسیونالیستی که در منطقه در جریان است سال‌ها است که با فراز و نشیب و کیفیت‌های متفاوت تداوم داشته و خاموش نشده



است. فعالیت‌هایی که گستره‌اش از پخش نشریات به زبان ترکی تا بررسی وضعیت تاریخی-اقتصادی-اجتماعی منطقه را در برمی‌گیرد. تمرکز این فعالیت‌ها در چند سال اخیر در بیرون دانشگاه‌ها کشیده شده و توانسته حلقه‌هایی را شکل دهد. با توجه به وضعیت بحرانی رژیم جمهوری اسلامی، برخی تغییرات درونی حرکت ملی نیز قابل توجه است. بعد از قیام ۸۸ و سکوت آذری‌ها در برابر آن، حرکت ملی با سوالات، نقدها و چالش‌های بسیاری روبرو شده است. از دست دادن فرصت امکان ابراز وجود در جریان اعتراضات سال ۸۸، افسوس و ندامتی را در دل فعالین ملی به وجود آورده است که این بار سعی می‌کنند در جهت جبران آن از فرصت درگیری دو دولت و تضعیف جایگاه رژیم استفاده کنند. ناسیونالیست‌های ترک همچنین برای گرم کردن بازار خود، زنان و کارگران را نیز وارد کارزار نموده‌اند. «روز کارگران ترک» برگزار می‌کنند و رهایی کارگران ترک را در استقلال ملی، کسب حق تحصیل به زبان مادری و در یک کلام در استثمار شدن به

در برابر سیاست یکسان‌سازی رژیم جمهوری اسلامی مقاومت می‌کند. امسال اما فاجعه‌ی کوپرسازی دریاچه‌ی ارومیه، رنگ خود را به تجمعات اول خرداد داده بود. از چند هفته قبل بیانیه‌هایی که مردم را برای نجات دریاچه ارومیه و حیات اقتصادی - فرهنگی آذربایجان به بیداری و مقاومت فرامی‌خواندند به صورت گسترده پخش گردید. علی‌رغم وضعیت پلیسی و امنیتی شدید شهرهای ارومیه و تبریز در یکی دو روز قبل از اول خرداد و بازداشت فعالین ملی و مدنی تجمعات پر تعدادی به‌ویژه در ارومیه برگزار شد. جان باختن یکی از افرادی که در اول خرداد ۸۵ با شلیک گلوله‌ی ساچمه‌ای به سرش دچار مصدومیت شده بود نیز تجمعاتی را در شهرستان سولدوز (نقده) موجب شد. درگیری دو دولت آذربایجان و ایران نیز قدرت مانور فعالین ملی را افزایش داده است. این درگیری‌ها از بحث تغییر نام کشور آذربایجان به آذربایجان شمالی، در سال ۱۳۹۰ آغاز شد و با نزدیکی سیاسی - اقتصادی آذربایجان به آمریکا و پذیرش جمعی از مجاهدین کمپ اشرف به عنوان

دست بورژوازی ترک می‌داند. برای زنان نیز برنامه‌هایی ترتیب داده اند. "قادینجیلیق" و نه فمینیزم! راه رهایی زن ترک است. زنان اما در این پروسه‌ی چند ساله‌ی شرکت در برنامه‌های حرکت ملی ارتقایی کیفی یافته‌اند. حضور در پراتیک سیاسی این احزاب، زنان را به لزوم ادامه‌ی مبارزه در شکل مستقل آن کشانده است. آن چه واضح است اینکه زنان

در حضور سیاسی به بن بست‌های موجود در این گفتمان که به صورت تئوریک و پراتیک در مقابل رهایی حقیقی زنان ایستاده است، اشراف یافته‌اند و حاضر به تن دادن به آن نیستند. اما خود این حرکت هم در سایه‌ی سیاست‌گذاری‌های وسیع‌تر وارد فاز جدیدی می‌شود. برنامه‌ها و سازمان‌دهی دقیق‌تر و هدف‌مندتر شده‌اند. حرکت ملی با چالش‌های جدی روبرو است که مهم‌ترین آن عدم توانایی‌اش در حل تضادهای عینی است که در پیش رو دارد. این نوع جنبش‌ها تنها می‌توانند از مناسبات ارتجاعی و عقب‌مانده و از خرده‌ریزهای تصادفی سفره‌ی بده بستان‌های کلان سیاسی ارتزاق کنند. حل تضاد کلیه‌ی ملل تحت ستم ایران نه در دستان بورژوازی ملل تحت ستم، نه در ید قدرت

افسانه‌ها و اساطیر آن‌ها و نه در ریشه‌های زبانش نهفته نیست. تنها پاسخی رادیکال، توان گشایش این معضل عینی را خواهد داشت. سرکوب گسترده‌ی چپ و نیز بحران همه جانبه‌ی تئوریک کمونیست‌ها باعث آن شده است که در نبود یک رهبری انقلابی کمونیستی، انحرافات ملی، مذهبی و اصلاح طلبانه و شوونیستی ... خلاء رهبری را پر کنند. اما رهایی آذربایجان در گرو رهایی تمامی خلق‌های تحت ستم ایران و در هم شکستن قدرت دولتی و برپایی حکومت کارگران و زحمتکش‌ان خواهد بود. برقراری حکومتی که تضاد ملی را به صورتی اساسی و بنیادین حل کند. آذربایجانی‌ها یک بار موفق به انجام این مهم شده‌اند. تجربه‌ی فرقه دموکرات آذربایجان با تمام کاستی‌ها و ضعف‌هایش دستاورد بزرگی است که باید از آن درس گرفت و با جمع‌بندی انقلابی از آن، راه انقلاب و راه رهایی را باز کرد. •

* تنها راه انقلاب است.

زیر بازارچه‌ی فوتبال!

علی اصغر استاد اسدی



فوتبال در عرصه‌ی جهانی، به‌ویژه در سه دهه‌ی اخیر بیش از آنکه ورزش باشد، یکی از شاخه‌های پر سود و منفعت سرمایه است که به طرز عجیبی خصلت و ماهیت سرمایه‌ی جهانی را در خود متمرکز کرده است و قویا با سیاست و سیاستمداران بورژوا پیوند خورده است. به بهانه‌ی شروع فصل نقل و انتقالات در لیگ فوتبال ایران کوشیده‌ایم نگاهی گذرا به نسبت این ورزش با سرمایه‌داری ایران بیاندازیم. به ادعای ما فوتبال ایران در سال‌های اخیر بیش از هر زمان دیگری آینه‌ی خصلت نمای بورژوازی ایران است. البته سرمایه‌داری و بورژوازی ایران پیچیده‌تر از آن است که بتوان در مطلبی کوتاه و با محور قرار دادن فوتبال ماهیت آن را تبیین کرد.

سردار مدیرها: همزمان با ورود نظامیان خصوصا سپاهیان به حوزه‌های گوناگون سرمایه‌داری

نگاهی به شباهت‌های فوتبال و سرمایه‌داری ایران

ایران، سر و کله‌ی فرماندهان سپاه و «سربازان گمنام امام زمان» و کمیته‌چی‌های سابق در ورزشگاه‌ها و چمن سبز نیز پیدا شد. کریم ملاحی، حسین هدایتی، حاج مهدی دادرسی، محمد رویانیا، امیدوار رضایی، ناصر شفق، حبیب کاشانی، علی آقامحمدی و... جملگی از اعضای سابق سپاه پاسداران و بازجویان و شکنجه‌گران دیروزی نظام ولایت بودند که کت و شلوار مدیریت به تن کرده و به دنبال کسب محبوبیت و شهرت و البته سودهای پیدا و پنهان میلیاردی به عرصه‌ی فوتبال پا گذاشتند و در هیأت مدیره بسیاری از تیم‌های سرشناس مشغول به کار شدند.

توسعه‌ی ناموزون: اگر یکی از ویژگی‌های نظام سرمایه‌داری به ویژه در کشورهای پیرامونی و جهان سوم؛ توسعه‌ی ناموزون و کژدیسه و معوج بخش‌های گوناگون اقتصاد باشد، این خصلت در فوتبال ایران به طرز عجیبی بازتاب یافته است. در شرایطی که بودجه‌ی فدراسیون‌های سایر رشته‌های ورزشی (حتی کشتی و والیبال که در سطح جهانی بسیار موفق‌تر از فوتبال پخمه‌ی ایران بوده‌اند) و دست‌مزدهای ورزشکاران این رشته‌ها خیلی بالا نیست، رقم دست‌مزدهای فوتبالیست‌ها و مربیان ایرانی و بودجه‌ی فدراسیون فوتبال ایران سر به میلیاردها بر می‌دارد. درآمد یک بازیکن مطرح در لیگ برتر ایران حدوداً ۲ میلیون تومان در روز است!!! و نرخ این بازیکنان در لیگ امسال از مرز یک میلیارد گذشته است.

پیشا سرمایه‌داری: یکی از مهم‌ترین خصیصه‌های سرمایه‌داری ایران به عنوان یک کشور پیرامونی؛ همزیستی بورژوازی ایران با ساختارهای پیشاسرمایه‌داری و فئودالی است. به عبارتی می‌توان گفت تکوین و بقای سرمایه‌داری ایران در انطباق و همزیستی آن با ساختارها و سنت‌های فئودالی و نیمه‌فئودالی صورت گرفته است. این خصلت در فوتبال ایران بسیار پر رنگ است. توسل به «ائم‌اطهار» و مذهب و نذر و نیاز و حتی دعا و طلسم و جادو جنبل یک رکن جدایی‌ناپذیر فوتبال ایرانی است. تعطیلی بازی‌های لیگ در ماه «مبارک» رمضان و شب‌های احیاء و جریمه کردن بازیکنانی که معیارهای پوشش و مدل موی اسلامی را رعایت نمی‌کنند هم یکی از وجوه این فوتبال ملی-اسلامی است.

پدر سالاری و ریش سفیدی هم در ساخت فوتبال ایران موج می‌زند. بدون پادرمیانی‌های پدرسالارانه و کدخدا منشانه کار فوتبال ایران جلو نخواهد رفت و القابی چون خان و سلطان و ژنرال و امیرطور و شهیار جزء جدایی‌ناپذیر این ورزش شده‌اند. سلطان علی پروین، ژنرال امیرقلعه‌نویی، ناصر خان حجازی و فیروز خان کریمی، شهیار علی دایی، افشین امیراطور، شاه‌غلام پیروانی و... از آن جمله‌اند. محافظه‌کاری و رابطه‌ی مرید و مرادی و لمپنیسم و فرهنگ لمپنی هم به شدت با تار و پود این فوتبال تنیده

شده است. مربیانی در فوتبال ایران موفق‌اند که تیمی از نوچه‌ها و دلال‌ها و کارچاق‌کن‌ها و لیدرها و حتی شرخرها را به دور خود جمع کرده‌اند. حضور زنان در ورزشگاه‌ها و فوتبال زنان هم که تکلیفش در خصلت به شدت نرینه و مردسالار فوتبال ایران روشن است. البته نباید فراموش کرد که فوتبال و جو و فرهنگ حاکم بر آن در سطح جهان نیز اساساً ضد زن و مردسالارانه است.

مرکز محوری: رابطه‌ی نابرابر میان شهر و روستا و کلان‌شهرها با شهرستان‌ها یکی از مشخصات نظام سرمایه‌داری است و این مساله در کشورهای پیرامونی پر رنگ‌تر است. اگر عمده‌ی امکانات و فرصت‌های شغلی و علمی در شهرهای بزرگ به خصوص تهران تمرکز یافته‌اند و نیروی کار جوان از روستاها و شهرستان‌های سراسر ایران برای آینده‌ای احتمالاً روشن‌تر باید به تهران و چند کلان‌شهر دیگر مهاجرت کنند، فوتبالیست‌های جوان شهرستانی نیز چنین افق و آینده‌ای را در تهران می‌جویند. هنوز هم راه رسیدن به تیم ملی فوتبال ایران از دو باشگاه استقلال و پرسپولیس می‌گذرد. اگرچه در سال‌های اخیر سپاهان اصفهان نیز با اتکا به بورژوازی اصفهان و نفوذ اصفهانی‌ها در حکومت از رانت‌های میلیاردی برخوردار شده و به یکی از قطب‌های فوتبال ایران تبدیل شده است. در حالی که سالانه بودجه‌های میلیاردی در اختیار دو تیم معروف پایتخت و تیم‌های کلان‌شهرهای صنعتی مانند اصفهان، کرمان، تبریز و اهواز قرار می‌گیرد، مناطقی محرومی چون ایلام، کردستان، سیستان و بلوچستان و... کمترین بهره‌ای از این بودجه‌ها ندارند. به همین دلیل حضور و موفقیت تیم‌های شهرستان‌های کوچک در لیگ برتر یک استثناء است و آینده‌ی روشنی برای این تیم‌ها در دراز مدت متصور نیست.

رانت خواری و دلال مسلکی: فساد، رانت خواری و حضور دلال‌ها و باندهای مافیایی در فوتبال جهان یک امر رایج است اما این مساله در فوتبال ایران، شکل کمیکی به خود گرفته است. درست مثل بورژوازی ایران که واردات بی حساب و کتاب کالا از طریق «اسکله‌های نامرئی» یا وام‌های میلیاردی و عموماً بلاعوض دولتی، چشم آفازده‌ها و سرداران تسبیح طلایی سپاه و نهادهای امنیتی را می‌نوازد. به همین دلیل فقط در فوتبال ایران است که باشگاه فولاد خوزستان وابسته به یکی از صنایع سنگین و بزرگ دولتی، پس از سقوط به دسته پایین‌تر می‌تواند سهمیه‌ی حضور در لیگ برتر را از صنایع فولاد مبارکه اصفهان (یک کمپانی بزرگ دولتی دیگر) بخرد، یا دلال‌ها سالانه یک دو جین فوتبالیست بی کیفیت و آماتور آفریقایی و برزیلی یا مربیان درجه چندم کروات و صرب را به اسم «فوق ستاره» و «مربی درجه‌ی یک» به فوتبال بی در و پیکر ایرانی بیاندازند.



سقط جنین در ترکیه



فرصتی برای جنبش فمینیستی

بحث داغ در روزهای اخیر در ترکیه اظهارات نخست وزیر اردوغان و دار و دست‌های راجع به سقط جنین است. حکومت ا.ک.پ، که با سیاست "اعتدل" به عنوانه یک مدل برای کشورهای اسلامی تبلیغ می‌شود، سعی دارد قانونی را برای قدغن کردن سقط جنین آماده کند. این بحث، در روز ۲۶ می، با "قتل" دانستن "سقط جنین" از طرف نخست

وزیر اردوغان در یک کنفرانس بین‌المللی شروع شد. وی در سال‌های اخیر نیز چندین بار اظهار داشت "زنان ترک باید دست کم ۳ بچه بزایند" و این حرف را در این کنفرانس نیز تکرار کرد. اردوغان، در رابطه با حادثه‌ی یولودره (اسم روستایی در شهر کردنشین شیرنخ)، که در آن ۳۴ کودک قاچاق چی کرد در اثر بمباران هلیکوپترهای ارتش ترکیه به قتل رسیدند، به توجه رسانه‌های و جامعه در این مورد اعتراض کرد و گفت "هر سقطه جنین یک حادثه‌ی یولودره است". در حالی که فمینیست‌های ترکیه به این اظهارات اردوغان، اعتراضات معمول را نشان دادند، حملات حکومت ا.ک.پ به اردوغان محدود نماند و در ۳۰ می،

وزیر بهداشت گفت "من نیز با سقط جنین مخالفم. بعضی‌ها می‌گویند اگر به زنی تجاوز شد آن وقت چه باید کرد؟ زانی که مورد تجاوز قرار می‌گیرند نیز نباید سقط جنین بکنند، اگر نیاز باشد دولت از آن بچه نیز مراقبت می‌کند." این در حالی است که در ترکیه طی ۱۰ سال اخیر، نه تنها در موارد بی‌شماری متجاوزین تنبیه نشدند بلکه ده‌ها قتل ناموسی بر ضد قربانیان تجاوز صورت گرفته است.

فمینیست‌ها طبق معمول، اعتراض‌شان را به برخورد زن‌ستیز حکومت، با راهپیمایی‌ها نشان دادند. اما بر عکس راهپیمایی‌های پیشین جنبش فمینیستی ترکیه، که تعداد زنان شرکت کننده در تجمعات بسیار کم بود، در تجمعاتی که پلنفرم زنان آنکارا در پایتخت سازمان داد، بیش از ۷۰۰ زن شرکت کردند. اما بشنویم از دار و دست‌های اردوغان در شهرداری پایتخت. ملیح گکچک، رئیس شهرداری آنکارا، در یک مصاحبه‌ی تلویزیونی گفت: "اگر زنی خطایی انجام داده است چرا باید گناه او را کودک او بکشد. این مادران به جای سقط جنین باید خودشان را بکشند!" شاخه‌ی زنان سازمان کلکتیوهای دانشجویی، که یکی از فعال‌ترین گروه‌های جنبش چپ دانشجویی این کشور است، به این اظهارات گکچک با پرتاب تخم مرغ اعتراض کرد. چندین زن معترض در آنکارا و سایر شهرها دستگیر شده و بعد از یک شب آزاد گشتند، سایر زنان شرکت کننده در اعتراض نیز مورد ضرب و شتم پلیس قرار گرفتند.

در حالی که جنبش فمینیستی ترکیه، به دلایل اجتماعی، تا حدی ضعیف و غیر رادیکال است، این بحث می‌تواند فرصتی برای متوجه شدن زنان این کشور، به اهمیت عکس عمل فوری و رادیکال بر ضد مرد سالاری اسلامی بشود.

* ۵۷ گروه فمینیستی و چپ بعد از ظهر یکشنبه ۱۷ ژوئن، به طور هم زمان در شهرهای استانبول، آنکارا و از میر تظاهراتی برگزار کردند و قرار شد توماری با ۵۵ هزار امضا را به مجلس تسلیم کنند.



شاید نبود! جنگ بود و نبرد. شکست بود و پیروزی. تغییر برایش نه رویای فردای جهان که همین لحظه‌ی کنونی بود و ستیز خون‌بار برای تحقق آن.

نسل سیاه‌مان خواندند و سالهاست که می‌کوشند با زبرو کردن خاوران‌ها

بار مسئولیت یاران سرخ‌مان که "نه" گفتند و در آسمان انقلاب درخشیدند. باید بر سرعت گامهای مان بیفزاییم. دیر کرده‌ایم. دیرمان کرده‌اند. باید دويد. باید دست در دستان پولادین نسل انقلاب جبهه‌های نبرد را دیگر باره به رنگ سرخ طبقه‌ی جهانی مان آذین کنیم. باید تجربه‌ی ارزشمند و آگاهی این نسل را از زیر خاک بیرون کشیم. دستان جوان نسل خود را به "امید" چنان تجربه‌ای مسلح کنیم. باید به پا خیزیم برشانه‌ی آنان که توانستند. آنان که جسارت گشودن دروازه‌های تاریخ را داشتند. آنان که تاریخ‌شان را بی‌رحمانه به نقد نشستند.

آذر درخشان از جنس همان ستاره‌هاست. آنان که درخشیدند و راه انقلاب آینده را روشن کردند. به احترام رفیق آذر، ستاره‌ای سرخ از آسمان انقلاب پیوندمان را با این نسل و آگاهی و تجربه‌اش عمیق تر خواهیم کرد.

سرخ‌ی را از یادمان ببرند. سالهاست می‌کوشند باورمان شود کودکان و نوباوگان انقلاب خمینی هستیم، ریخت‌مان را عوض کردند. در پوشش‌های سیاه پوشاندندمان تا باورمان شود ما سوگواران همیشه‌ی تاریخ‌ایم. اما اراده‌ی پولادین نسلی که از طوفان‌ها گذشته و آبدیده شده بود، طلسم شوم جانیان را در هم شکست. امیدهای آینده‌ی انقلاب خمینی! دست بر کلیت رژیم منحوس ولایت‌اش گشوده‌اند. ضربه اما کاری بود و ترمیم‌اش سال‌ها زمان برد. هزینه‌ها داده شد تا درون تاریکی دروغین، روشنای رهبری کننده‌ای جوانه زند. هر دو نسل هزینه‌های گزافی برای این پیوند ضروری و رهایی بخش پرداختند و ما با مسئولیتی عظیم روبرویم. مسئولیت به دوش کشیدن پرچم رهایی بشر، رویایی که دیربست به فراموشی سپرده شده است. بر دوش گرفتن

افسرده، خشمگین و قهر، نسل مسجد و حسینیه و نوحه، نسل آژیر خطر و بمباران و تابوت‌های خالی، گفتند: غنچه‌های انقلاب، نسل دهه‌ی فجر و آذین مدارس و دعا به جان رزمندگان اسلام. این همه را گفتند و با افسون این همه دروغ دیواری برگرد نسل من کشیدند. دیوار بی‌اعتمادی به خود و به آینده، دیوار قهر، دیوار ناامیدی و یاس. آنقدر گفتند تا باورمان شود نمی‌توانیم، نمی‌شود، ممکن نیست، تنها راه رهایی، رای مقلدانه! صحنه را استادانه چیدند، تا بی‌پرسی بپذیریم و سرنهیم، اما ریشه‌های نسل ما به خون سرخ‌ترین آله‌های آتشین انقلاب سیراب بود. از پس این همه دروغ سرانجام ریشه‌ها استوار شد، قد برافراشت و بر ضد هرچه دروغ شورید و در تاریکی اینهمه یاس دستان نسلی را جست که رسم معجزه می‌دانست. نسلی که توانسته بود. نسلی سرخ که تاریخی عظیم نگاشته بود. از گردنه‌ها گذشته بود و تجربه‌ی روزگاری بس سخت و سرد را در کوله بار داشت. دستان نسل من هرچند دیر، هرچند دور، به چنین دستانی پیوند خورد. ریشه‌هایش را یافت و بالیدن آغاز کرد. شانه به شانه‌ی نسلی که توانستن برایش سوال نبود، شک نبود،

دو نسل سرخ

به پیش‌گاه نبرد سرخ
رفقای مان

اولدوز درخشان

گفتند: نسل جنگ و آوارگی، نسل آسفتگی و خفقان، نسل بی‌امید و بی‌ترانه بی‌سرود، گفتند: نسل بی‌سوال، نسل صف‌های طولانی و ریخت و قیافه‌های اخمو، نسل بی‌خاطره، بی‌ریشه، نسل ارتش بیست میلیونی خمینی، رای بیست میلیونی خاتمی و توهم میلیونی سبز. نسل سانسور تاریخ و سیاست و هنر، گفتند: بچه‌ی دهه‌ی شصتی،



نگاهی بر آثار رپ شاهین نجفی

آزاد پاکباز

دو یادداشت پیش رو سعی بر آن شده است تا مشخصاً آهنگ‌های رپ شاهین نجفی مورد نقد و بررسی قرار گیرد. پس از ترانه‌ی جنجالی «نقی» و حکم ارتداد شاهین و موضع‌گیری‌های مختلف در قبال آن، لزوم نگارش این یادداشت بیش از پیش احساس شد.

شرح بیوگرافی شاهین با شناختی که علاقه‌مندان به کارهای وی دارند لزومی ندارد و به طور مشخص به موضوع اصلی بحث می‌پردازیم.

شاهین نجفی فعالیت در عرصه‌ی خوانندگی را از سبک‌های راک و پاپ آغاز کرد، اما این پا گذاشتن در عرصه‌ی هیپ‌هاپ بود که او را در بین علاقه‌مندان این سبک محبوب ساخت، آن هم

در زمانه‌ای که «واگیر هیپ‌هاپ» در کل جامعه همه‌گیر شده بود، اما دلیل این محبوبیت چه بود؟

علت را در دو منظر می‌توان جست: یکی نیازهای اجتماعی مخاطب و درک و شناخت این نیازها، جست‌وجوی آن‌ها در عرصه‌های مختلف از جمله موسیقی، و دیگری سبک موسیقی (هیپ‌هاپ) و موضوعاتی (محتوا) که شاهین در آثارش به آن‌ها می‌پردازد.

این زوایای مذکور به طور حتم رابطه‌ی ناگسستنی‌ای با هم دارند و رد پای این پیوند در دو وجه فرم و محتوای اثری که هنرمند ارائه می‌دهد کاملاً مشهود است. به طور مثال یک قطعه‌ی رپ با آن موسیقی زنده و تکست (نوشته) بی‌پرده‌اش زمانی که معضلات جامعه را

عیناً بیان می‌کند و همچنین با توجه به تازگی‌ای که برای مخاطب دارد ارتباط تنگاتنگ این دو وجه آشکارتر و درک آن را محسوس‌تر می‌کند.

به طور خلاصه این سبک (هیپ‌هاپ) از دو قسمت تشکیل می‌شود: یکی رپ، یعنی ارائه‌ی آوازهای سریع، بسیار آهنگین و تغزلی و قسمت دیگر «دی‌جی» که با استفاده از صفحه و ابزار آهنگ‌سازی و یا تولید صدای ساز ضربی با دهان، موسیقی را می‌سازد. در این سبک گرایش‌های مختلفی وجود دارد و از آن استفاده‌های گوناگون می‌شود، از اعتراض به تصمیمات طبقات حاکمه و برانگیختن مردم گرفته تا آهنگ‌هایی در ترویج

زن‌ستیزی، سکسیسم و غیره.

موسیقی شاهین هم از این قاعده مستثنا نیست، اما او با افشاء معضلات جامعه یک نوع موسیقی اعتراضی را ارائه می‌دهد که باب میل اکثریت طرفدارانش (و نه همه‌ی دنبال‌کنندگان این سبک) می‌باشد. این معضلات پیامد مذهب و فرهنگ رایج شده از طرف طبقه‌ی حاکم و عواملی دیگر از جمله سنن و عادات عقب‌مانده‌ی فرهنگی، مردسالارانه و ... است که در میان مردم حضور دارند.

اما ضعف عمده‌ی اکثر آثار وی (در ژانر هیپ‌هاپ) در فرمشان است و این دلیل عمده‌ی انتقاداتی است که به وی وارد می‌شود. این ضعف در موزیک و بیش‌تر در نوشته‌های (تکست) آثارش مشهود است و یک نوع ناهم‌آهنگی بین این دو وجه وجود دارد و به اصطلاح تکست بر روی موزیک سوار نمی‌شود و این را مشخصاً در قافیه‌های جملات (منظور از قافیه، هم‌وزنی کلمات در گفتار آن‌هاست) می‌توان دید. شاهین بیش‌تر از جملات تک‌قافیه‌ای



این ضعف را ببوشاند.

همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد موضوعات انتخابی شاهین اکثراً اجتماعی است و از دل تضادهای جامعه نشأت می‌گیرد، اما آیا این عنصر برای ارائه‌ی یک اثر کامل از هر جهت کافی است؟ در باب موسیقی اعتراضی مقاله‌های متعددی نوشته شده‌است که خود شاهین هم مقاله‌ی «خوبی در این مورد نگاشته است، اما پر واضح است که وی تا حد زیادی نتوانسته آن عناصر تعریف شده برای این نوع موسیقی را حداقل در فرم، به طور کامل عملی کند. یک موسیقی اعتراضی و البته انقلابی، نه آن قدر باید خشک و بی‌روح مستقیماً پیام سیاسی دهد و در فرم هیچ‌گونه جذابیتی برای مخاطب نداشته باشد و نه طوری باشد که از آن ور بام بیافتد و هیچ‌گونه آگاهی سیاسی و اجتماعی به مخاطب ندهد و با فرمی زیبا، مخاطب را بفریبد. موسیقی شاهین قطعاً هیچ یک از این‌ها نیست اما تا آن

ایده‌آل اصلی که همانا توازن بین فرم و محتوای اثر در راستای آگاهی دادن و هرچه بیش‌تر بر انگیزتن مردم است فاصله‌ی زیادی دارد. اما در این مورد هم، کارهای انگشت‌شماری یافت می‌شود، که این هم تا حدی طبیعی است، و علت را به طور خیلی کلی می‌توان از این منظر دید که در جامعه‌ای که هنرمند در آن زیست می‌کند، باید ضرورت و شرایط مادی برای ارائه‌ی اثر وجود داشته باشد و همچنین خود جامعه هم تا حدی برای رسیدن به آن شرایط در پراتیک وارد عمل شده باشد و در پروسه‌ی مبارزه است که استعدادها با توجه به نیازهای موجود آن زمان شکوفا می‌شوند.

اما رسالت خود هنرمند، ویژگی‌ای است که در بطن این تفاسیر، با پای‌بند بودن بدان، هنرمند می‌تواند آن را به اسلحه‌ای برای فائق آمدن به کمبودها و تحریک جامعه به جنگیدن با این کمبودها تبدیل کند. شاهین با ترانه‌ی جدید خود با عنوان «ایستاده مردن» به روی تمام ناداوری‌ها خط باطل کشید و نشان داد به عنوان یک هنرمند شوریده بر هرگونه زنجیر، به رسالت خود پای‌بند مانده است، ولی تا به آخر پای‌بند بودن به این رسالت، جدال مرگ و زندگی است.

ای شر، ای گرگ خسته که از تفنگ نترسیدی، هم‌چنان نترس بمان که «رمز ما ایستاده مردن است»

* نشریه بذر شماره‌ی ۴۷ دو و چهل چهار

استفاده می‌کند در حالی که امروزه هیپ‌هاپ در ایران، حداقل در فرم پیشرفت روزافزونی داشته و ما شاهد جملات دو تا سه‌قافیه‌ای هستیم. برای روشن‌تر شدن این نکته می‌توان به آثار «بهرام» اشاره کرد. هرچند که پرداختن به هنر این خواننده هم جای بحث خود را دارد اما مشخص در فرم، با توجه به امکانات موجود، گام‌هایی روبه جلو برداشته است. مثلن در قسمت «اینجا ریش بذار، یقه بیند «کارت» «رو» «غلتکه»، خنجر و غلاف کن بشو «وارد» «تو» «مهلکه» از ترانه‌ی «این‌جا ایران» بهرام به‌خوبی این هنر را پیاده کرده است. البته شاهین سعی کرده است در کارهای جدیدش

آدرس‌های الکترونیکی شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران:

سایت: <http://shorayejavanan.com>

فیس بوک: <http://www.facebook.com/shorayejavanan>

صفحه ی فیس بوکی "روی خط رادیکال": <http://www.facebook.com/radicalvoice>

پست الکترونیکی: [E-mail: iranianfederetion@gmail.com](mailto:iranianfederetion@gmail.com)

